

بررسی تاثیرمبانی نظری در مداخله دولت در عرصه های اقتصادی

دکتر اعظم عدالتجو (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد واحد تهران غرب)

یاسر حسن زاده بنام (دانشجوی دکتری حقوق عمومی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات)

چکیده

در مقاله حاضر به مبانی نظری مداخله دولت که در چهار رویکرد فکری عمده طبقه بندی شده، اختصاص پرداخته شده است؛ ابتدا، به اندیشه سیاسی اقتصادی لیبرالیسم کلاسیک و مهمترین تئوری های آن در خصوص دولت و بازار می پردازد، سپس دولت و اقتصاد سوسیالیستی و آراء عمده مارکس موضوع بررسی است. بروز بحران های مختلف اجتماعی در انتهای قرن نوزدهم و تعدیل دو قطب فکری متعارض لیبرالیسم و سوسیالیسم، در نهایت موجب پیدایش دولتهای مداخله گرای رفاهی در قرن بیستم شد، مبانی نظری دولت رفاهی و علل پیدایش آن بعنوان مهمترین دولت مداخله گرا مورد مطالعه قرار گرفته است. پس از شکست دولتهای رفاه در عرصه اقتصادی، رویکرد نئولیبرالیستی با شعار مداخله حداقلی دولت پدیدار شد. بررسی رویکرد نئولیبرال با توجه به مبانی نظری و آرای مهمترین متفکران آن در خصوص دولت و بازار و محورهای مداخله دولت در عرصه اقتصادی بررسی گردیده است.

در نهایت با بررسی مهمترین رویکردهای نظری در مداخله دولت در اقتصاد به تاثیر آن ها در نقش های اقتصادی و رویکردهای اقتصادی دولت پرداخته می شود.

واژگان کلیدی : دولت، اقتصاد، بازار، مداخله دولت، لیبرالیسم، بازار آزاد، سوسیالیسم، دولت رفاه، تخصیص منابع، توزیع ثروت و تثبیت اقتصاد، فرد، اجتماع، آزادی فردی، عدالت اجتماعی

مقدمه

منظور از مبانی نظری مداخله دولت در اقتصاد، تئوری هایی است که از آغاز دوران مدرن، در خصوص فرد، اجتماع، دولت و بازار طرح گردیده و در پیدایش نگرش هایی مدون در سیاست، اقتصاد و حقوق از قرن ۱۸ به بعد، تاثیر عمده ای داشته اند و در این مقاله در در چهار قالب کلی طبقه بندی شده است. مراد از عرصه های اقتصادی، سه عرصه عمده شامل تخصیص منابع، توزیع ثروت و درآمدها و نهایتاً تثبیت اقتصاد می باشد. آنچه محل مناقشه و تامل اندیشه های مختلف می باشد این است که کدام بازیگر مسئولیت ایفای هر یک از این نقش ها در عرصه اقتصاد را بر عهده دارد. قطعاً پاسخ به این پرسش مستلزم تعریف مقدماتی است که شکل دهنده دیدگاه ما درباره انسان، جامعه، دولت و اقتصاد است. با این مقدمه به بررسی مهمترین دیدگاه ها درباره مبانی نظری نقش دولت در اقتصاد و تاثیر آن ها در مداخله دولت عرصه های سه گانه اقتصادی می پردازیم.

مبحث اول) لیبرالیسم کلاسیک

پس افول دولت مطلقه و دولت محافظه کار سنتی شکلی از دولت مدرن موسوم به دولت لیبرال بوجود آمد که با فروپاشی نظام های محافظه کار سنتی، به نمایندگی طبقه بورژوازی بر عرصه سیاست حاکم شدند. رژیم های لیبرال به مفهوم خاص، در نتیجه بحران های رژیم محافظه کار پیدا شدند. تحول در ساخت اقتصادی و اجتماعی، افول اشرافیت زمین دار و گسترش طبقات تجاری و صنعتی همراه با نوسازی فرهنگی و تجدید، زمینه ظهور رژیم های لیبرال را فراهم آورد. در انگلستان اصلاحات سال ۱۸۳۲ و اعطای حقوق انتخاباتی به طبقات صنعتگر، سرآغاز تکوین رژیم لیبرال در آن کشور بود. رژیم های لیبرال اولیه در اروپا مبتنی بر اصل عدم دخالت مطلق دولت در فرآیندهای تولیدی و اقتصادی و اعطای حقوق رأی و مشارکت سیاسی، اغلب مقید به قیود مالکیت، بودند. به طور کلی لیبرالیسم به عنوان نظریه سیاسی مبتنی بر اصل محدودیت دخالت دولت در حوزه خصوصی است. براساس اصول لیبرالیسم انسان به موجب توانایی های عقلی خود موجود مختار و مستقلی است که می تواند بر طبق آرا و عقاید خودش زندگی کند و چنین شیوه ای در زندگی موجب تحقق صلاح فرد و جمع خواهد شد. اصول اساسی لیبرالیسم کلاسیک محدودسازی حیطة دولت و قدرت حکومت به حفظ و حراست حقوق فردی و آزادسازی تجارت و مالکیت و نیروی کار از قیود سنتی بود. لیبرالیسم در تفسیر کلاسیک آن به مفهوم واگذاری حداکثر ممکن امور اجتماعی به بخش خصوصی و ناظر به آزادی فعالیت خصوصی در حوزه های اقتصادی و اجتماعی است. (بشیریه، ۱۳۷۶، ۳۰۷)

. از لحاظ تاریخ اندیشه، نظریات متفکرانی چون جان لاک، منتسکیو و آدام اسمیت بنیاد فکری رژیمهای لیبرال را فراهم آوردمبانی نظری لیبرالیسم کلاسیک عبارتند از: فردگرایی، آزادی منفی، مالکیت خصوصی، تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی

گفتار اول) مبانی نظری لیبرالیسم

فردگرایی

فردگرایی و آزادی فردی، در مرکز اندیشه لیبرالی قرار دارد. حقوق و آزادی های فردی بنا به اصالت و اولویتی که در لیبرالیسم دارند، باید از طرف دولت و جامعه مورد صیانت واقع شوند، در اندیشه لیبرال بر فرد بر جامعه و دولت تقدم دارد، بهمین دلیل نحوه ایجاد جامعه باید در راستای نیازها و منافع حقوق فردی باشد. (آربلاستر، ۱۳۸۸، ۲۱-۱۹) (هیوود، ۱۳۹۰، ۶۸-۶۷)

آزادی منفی

اعتقاد به شأن والای فرد، طبیعتاً به تعهدی در برابر آزادی او می انجامد. مفهوم آزادی فردی از منظر لیبرال ها یک ارزش سیاسی والاست و از راههای گوناگون یک اصل وحدت بخش در درون ایدئولوژی لیبرالیسم به شمار می آید. از نگاه لیبرالیسم کلاسیک، آزادی یک حق طبیعی است، یک وضع اساسی برای هدایت یک هستی انسانی حقیقی. این مفهوم، به افراد فرصت می داد تا با اعمال گزینش، منافع خود را پیگیری کنند. (هیوود، ۱۳۹۰، ۶۹)

لیبرالیسم کلاسیک آزادی را به معنای به حال خود گذاردن فرد، فارغ از مداخله دیگران تعبیر می کرد. این مفهوم آزادی، جنبه منفی دارد چون بر نبود محدودیت ها یا الزامات خارجی برای فرد مبتنی است. فرد در این نوع از آزادی فارغ از اجبار دیگران و به دلخواه خویش عمل می کند. (وینسنت، ۱۳۸۶، ۶۲)

مالکیت خصوصی

مفهوم منفی از آزادی غالباً با موضوع مالکیت پیوند یافته است. از زمان جان لاک موضوع مالکیت ارتباط نزدیکی با آزادی یافته است. بقول هایک مالکیت خصوصی مظهر آزادی فردی است. مالکیت ادامه حقوق جسمانی تلقی میشود. بسیاری از استدلال‌های لیبرال‌ها درباره آزادی غالباً پیرو ادعای آزادی از اعمال زور یا محدودیت از طرف دولت در حقوق جسمانی و مالکیت است. دولت معمولاً در این اعمال زور نقش اساسی دارد. اهمیت نقش آزادی در نظام اقتصادی از همین ارتباط با مالکیت نشأت می گیرد چون مالکیت خصوصی مبنای نهادی نظام لیبرال سرمایه داری کلاسیک است. (استار، ۱۳۸۸، ۱۱۰-۱۰۹) و (پولادی، ۱۳۸۹، ۹۸)

تفکیک حوزه خصوصی از عمومی

بر این اساس، راهبرد لیبرالیسم، تفکیک حوزه های عمومی (دولت) و خصوصی (فرد) و محدود کردن قدرت عمومی دولت در مقابل حقوق خصوصی فرد در جامعه است. لیبرالیسم از آغاز، آرمانی برای تعیین حوزه خصوصی (فردی، خانوادگی، اقتصادی) در برابر اقتدار دولتی بوده است. (پایک، ۱۳۹۱، ۶۸-۶۷)

اصل حاکمیت قانون در اندیشه لیبرال، ضمانت اجرای تفکیک حوزه خصوصی و حوزه عمومی بوده است. اثر تفکیک حوزه خصوصی از حوزه عمومی در سیاست عملی، محدودسازی مداخله دولت در زندگی خصوصی با قیودی مشخص و نیرومند است. تفکیک حوزه خصوصی از عمومی، متضمن تقدم حوزه خصوصی فردی بر حوزه عمومی دولتی است. (استار، ۱۳۸۸، ۹۶-۹۳) و (طیبیان، ۱۳۹۱، ۱۱۱)

دولت و اصل عدم مداخله

یکی از وجوه مشخصه لیبرالیسم کلاسیک، اعتقاد به وجود دولت حداقلی در سطح مداخلات است که به تعبیر جان لاک، نقش یک پاسبان شب را ایفا می کند و نقش آن محدود به حمایت از افراد در برابر یکدیگر است. لذا تمام مسئولیت ها باید در حوزه خصوصی و تحت اراده افراد باشد لیبرال های کلاسیک، جامعه مدنی را به عنوان یک قلمروی آزادی و دولت را یک قلمرو اجبار به شمار آورده اند؛ از این جهت دولت، حداکثر یک شر ضروری است و ضرورت آن برقراری نظم و امنیت و تضمین لازم الاجرا بودن قراردادهای خصوصی افراد می باشد. (پولادی، ۱۳۸۹، ۹۰-۸۹)

لیبرال های کلاسیک برای این که به دولت اجازه ندهند فراتر از نقش مناسبش گام بردارد بر ضرورت وجود قانون اساسی تأکید دارند که حوزه اقتدار دولت را به صورت دقیق مشخص سازد. به باور آن ها هر دولتی که در اعمال قدرت آزاد باشد یا هر دموکراسی که در آن تمامی قوانین و حقوق در معرض هوا و هوس اکثریت باشد، ضرورتاً آزادی افراد در آن سرکوب خواهد شد. لیبرال ها، قانون اساسی آمریکا را می ستایند که از طریق تفکیک قوه مقننه، مجریه و قضائیه و تضمین برخی حقوق برای شهروندان، محدودیت هایی را بر قدرت دولت وضع نموده است. (بوردو، ۱۳۸۷، ۵۷-۵۵)

محدود کردن حکومت در عمل مستلزم وجود نهادها و ابزارهایی است. فدرالیسم، نظام پارلمانتریستی و تفکیک قوا، ابزارهایی هستند که از تبدیل دولت مدرن، به حکومت مطلقه و توتالیتر جلوگیری می‌کنند. از بین ابزارها و نهادهای مذکور؛ شایعترین و جهانشمول‌ترین ابزار که در تمامی قوانین اساسی دموکراتیک، مواد یا اصولی به آن تخصیص یافته، تفکیک قوا است. با توجه به مطالب فوق دولت لیبرال، یک دولت عدم مداخله ای (Laissez Faire) است یعنی حکومتی محدود به انجام وظایف کلاسیک است. (رحمت‌اللهی، ۱۳۸۸، ۹۹-۹۸)

گفتار دوم) بازار آزاد و نظریه دست نامرئی

آدام اسمیت در کتاب «ثروت ملل» نظریه بازار آزاد اقتصادی را تبیین نمود، وی بازار آزاد اقتصادی را عامل کنترل معادلات تجاری و تولیدی می‌داند. مکانیسم‌های اقتصادی براساس انگیزش‌های فردی مورد توجه آدام اسمیت واقع می‌شود. مطابق نظریه دست نامرئی بازار آزاد، اگر هر فرد آزادانه منافع خود را دنبال کند، بدون آنکه متوجه باشد، در جهت تحصیل منافع جامعه گام بر می‌دارد. گویا دستی نامرئی وجود دارد که منافع را با یکدیگر، هماهنگ می‌کند. (مصلی نژاد، ۱۳۹۰، ۶۲-۵۹) و (بری، ۱۳۸۷، ۱۲-۱۱)

در نظریه لیبرالیسم کلاسیک اقتصادی، بازار نقش محوری را در ایجاد تعادل عهده دار می‌باشد. به عبارت دیگر، هر عامل اقتصادی تلاش می‌کند تا به حداکثر سود نائل گردد. در چنین شرایطی منافع متضاد افراد و بنگاه‌های اقتصادی توسط بازار، کنترل و متعادل می‌شود. عبارت معروف «هرچه می‌خواهد، بشود» را می‌توان بیانگر شرایط عدم مداخله دانست. به این ترتیب، «تئوری دست نامرئی» زمینه‌ساز شرایط مبتنی بر عدم مداخله دولت در امور اقتصادی و همچنین آزادسازی اقتصادی می‌باشد. بر اساس آنچه تئوری دست نامرئی بیان داشت اداره اقتصاد بصورت مستقل از دولت و توسط مکانیزم خود تنظیمی بازار صورت می‌گیرد. (بلاگ، ۱۳۷۵، ۱۰-۸) و (رنانی، ۱۳۸۹، ۸۵)

اقتصاد بازار آزاد

اقتصاد لیبرالی در قرون ۱۸ و ۱۹ بر اساس مالکیت بازار و هماهنگی طبیعی منافع و نیز بر این باور استوار بود که اگر افراد آزاد باشند تا منافع خود را تعقیب کنند، حتما رفاه همگان تأمین خواهد شد. اقتصاددانان لیبرال کلاسیک خواهان برقراری «مکانیسم تنظیم خود به خود بازار» بر اساس قانون طلایی عرضه و تقاضا، بودند. (دادگر، ۱۳۹۰، ۵۳-۵۱) و (بری، ۱۳۸۷، ۵۰-۴۸)

در اندیشه لیبرالیسم کلاسیک، انسان عاقلانه می‌کوشد هزینه‌ها را کاهش و منافع خود را افزایش دهد. فرد عاقل کسی است که بخوبی از منافع خود آگاهی داشته باشد. بنابراین، هر نوع مداخله از سوی دولت، کاهش منافع افراد را در پی خواهد داشت. به این ترتیب، بازار آزاد (و در کنار آن تجارت آزاد) یکی از مسائل اساسی دولت لیبرال است. متفکران لیبرال متقدم، به ویژه در قرن نوزدهم، معتقد بودند که حق مالکیت خصوصی و آزادی داد و ستد، اصول لاینفک آزادی فردی هستند. (رنانی، ۱۳۸۹، ۱۰۹-۱۰۵) و (براون، ۱۳۸۶، ۱۱۰-۱۰۹)

گفتار سوم) نقش های دولت کوچک لیبرالی

نقش دولت بر اساس دیدگاه لیبرال، به یک «داور» یا «نگهبان شب» تقلیل می یابد. این دولت از مالکیت خصوصی و حقوق مدنی شهروندان حمایت می کند. عملاً تمامی لیبرال های کلاسیک نقش دولت را «تدوین و اجرای نظامی از قوانین برای حمایت از حقوق فردی» می دانند. دیدگاه غالب درباره محاسبه عملکردهای حکومت را آدام اسمیت مطرح کرد. (سمیوئلز، ۱۳۹۱، ۳۳۱)

آدام اسمیت در کتاب ثروت ملل وظایف دولت را به سه گروه تقسیم می کند:
(دفاع، امنیت و خدمات عمومی دولتی)

۱. دفاع از جامعه در مقابل تهاجم خارجی توسط ارتش
 ۲. ایجاد سازمانهای قضایی و و برقراری امنیت داخلی توسط دادگستری و پلیس
 ۳. عرضه کالاها و خدماتی که مکانیزم بازار و بخش خصوصی به علت بازدهی پایین و سود کم مایل به انجام آنها نیستند. مواردی که به نقصان بازار معروفند در این دسته می گنجند.
- آدام اسمیت معتقد بود که مورد دیگری که مداخله دولت اجتناب ناپذیر میشود، «عرضه کالاهای عمومی» خاصی مانند دفاع، تأسیس بنادر و جاده ها، آموزش همگانی و بهداشت عمومی است. (مهندس، ۱۳۹۰، ۳۰-۲۹)

مبحث دوم) سوسیالیسم رادیکال

گرچه ریشه آموزه های سوسیالیسم را می توان در پیدایش نابرابری یافت، اما سوسیالیسم در معنای مدرن آن از چالش میان آرمان های دموکراتیک روشننگری با قدرت در حال ظهور حقوق مالکیت خصوصی سر برآورد. سوسیالیست ها استدلال می کردند که کنترل عمومی ابزار تولید برای تحقق ارزشها و باورهای عصر روشننگری همانند آزادی، برابری و عدالت اصلی ضروری هستند. در طول قرن نوزدهم هنگامی که لیبرالیسم کلاسیک به صورت فزاینده ای بدبین و ضد آموزه های برابری خواه شد. سوسیالیست ها توانستند در میان کارگران و روشنفکران نفوذ موثری کسب نمایند. آرمان سوسیالیسم براندازی نظام طبقاتی سرمایه داری لیبرال از طریق مبارزه و انقلاب بود. (کلارک، ۱۳۸۹، ۱۱۱)

گفتار اول) مبانی نظری سوسیالیسم

مبانی نظری سوسیالیسم عبارتند از: اجتماع، همیاری، برابری، تأمین نیازها و مالکیت مشترک

اجتماع

جمع گرایی در معنای کلی به معنای تقدم ارزشی و اخلاقی تلاش مشترک بشر بر تلاش شخصی یک فرد است. براین اساس منافع جمعی باید بر منافع فردی مرجح و مقدم است، گاهی از منافع جمعی به دولت تعبیر می شود چون دولت بعنوان سازوکار دفاع از منافع جمعی و افزایش مسئولیتهای دولت نشانه پیشرفت جمع گرایی است. اندیشه جمع گرایی در سوسیالیسم نقطه مقابل فردگرایی لیبرال است. (هیوود، ۱۳۸۹، ۱۵۹-۱۵۸) (هیوود، ۱۳۹۰، ۱۹۹)

همیاری

سوسیالیستها نتیجه رقابت را درگیری و نزاع میان انسانها میدانند و صفات اخلاقی فردی کمتر رشد کند و خودپسندی و آزمندی انسان تقویت شود. اما همیاری دارای یک بار اخلاقی و اقتصادی است. افرادی که همیار هم اند بجای فعالیت علیه یکدیگر علایق همدلی و هم دردی و محبت را تقویت می کنند. تعهد سوسیالیستی برای همیاری، محرک رشد بنگاه های تعاونی بود، و این بنگاه ها طرح ریزی شدند تا جایگزین کسب و کار رقابتی و سلسله مراتبی شوند که در نظام سرمایه داری گسترش یافته بودند. تعاونی های تولید و مصرف اقدام به نظم دادن قدرت گروه هایی از مردم کرده اند که به خاطر نفع عمومی و متقابل فعالیت می کنند. (هیوود، ۱۳۹۰، ۱۹۷)

برابری

تعهد در برابر مساوات اجتماعی از بسیاری جهات یک ویژگی مشخص و ارزش بنیادین ایدئولوژی سوسیالیسم است. سوسیالیست ها باور دارند که دقیقا همانطور که سرمایه داری لیبرال باعث رواج رقابت و رفتار خودپسندانه افراد شده است، نابرابری بشری نیز ناشی از ساختار نا برابر جامعه است. در ایدئولوژی سوسیالیسم، مساوات اجتماعی شرط اساسی تضمین انسجام اجتماعی و برابری است که موجب عدالت و انصاف شده و آزادی را در مفهوم مثبت آن گسترش می دهد. (هیوود، ۱۳۸۹، ۱۶۷) و (هیوود، ۱۳۹۰، ۱۹۹)

تأمین نیازها

گرایش های مساوات طلبی سوسیالیسم پیوندی محکم با نظریه هایی درباره توزیع صحیح مزایای مادی یا پاداش ها در جامعه دارد. لیبرال ها معمولا استدلال میکنند که یک چنین پاداش هایی باید بر اساس قابلیت های فردی توزیع شود: آنچه که یک شخص حق بهره مندی از آن را دارد باید نشانگر استعدادها و آمادگی او برای کار کردن باشد. از نگاه سوسیالیستی، باید بین نیازهای یک فرد و خواست ها و سلیقه های او تفاوت گذاشت. یک نیاز، ضرورتی است که احتیاج به برآورده شدن دارد؛ فقط یک هوس و هوس زودگذر نیست. بر خلاف خواسته های فردی، نیازها جنبه واقعی و جهانشمول دارند و متعلق به همه مردم است، بدون توجه به جنسیت، ملیت، دین و مذهب، زمینه اجتماعی آنها و نظایر آن. (هیوود، ۱۳۹۰، ۲۰۲)

دیدگاه سوسیالیست ها درباره مفهوم آزادی، مثبت است و بدین جهت برخلاف لیبرالیسم، آزادی و مساوات را به عنوان اصولی متعارض به شمار نمی آورند مشهورترین تجلی نظریه عدالت اجتماعی مبتنی بر تأمین نیازها، این ادعای مارکس است که یک جامعه تمام عیار کمونیستی بر روی بیرق خود این شعار را خواهد نوشت: از هرکس به اندازه توانایی اش و به هرکس به اندازه احتیاجش. (پایک، ۱۳۹۱، ۱۸۵-۱۸۴)

مالکیت مشترک

سوسیالیست ها معمولا خاستگاه رقابت و نابرابری را در نهاد مالکیت خصوصی ردیابی کرده اند و منظورشان ثروت مولد یا سرمایه است، نه اموال مصرفی مانند لوازم شخصی. این دیدگاه سوسیالیسم آن را از دیدگاه لیبرالیسم و محافظه کاری جدا می کند، زیرا آنها مالکیت دارایی را یک امر طبیعی و صحیح می دانند. (پایک، ۱۳۹۱، ۹۴)

سوسیالیست ها، به چند دلیل از مالکیت خصوصی انتقاد می کنند:

در وهله اول، مالکیت خصوصی ناعادلانه است: تولید ثروت در اثر تلاش جمعی کار انسانی است و از این رو باید متعلق به اجتماع باشد، نه افراد خصوصی. دوم، این که سوسیالیست ها معتقدند که وجود مالکیت باعث می شود که روحیه آزمندی در افراد تقویت شود. مالکیت خصوصی، مردم را تشویق می کند تا دنیاپرست بشوند و باور کنند که سعادت بشر یا رضایت خاطر او را می توان از راه پیگیری ثروت اندوزی تأمین کرد. و بالاخره، وجود ثروت باعث نفاق است زیرا تعارض را در جامعه دامن می زند. مثلا بین مالکان (کارخانه ها) و کارگران، بین کارفرمایان و کارگران، یا صرفا بین ثروتمندان و فقیران. از این رو، سوسیالیست ها پیشنهاد کردند که نهاد مالکیت خصوصی الغا شود و یا جای خود را به مالکیت مشترک ثروت مولد (سرمایه) بدهد، و یا به طور معمول تری، حق مالکیت را در برابر منافع اجتماع تعدیل نماید. (هیوود، ۱۳۹۰، ۲۰۶-۲۰۵)

گفتار دوم) نظریه دولت سوسیالیستی

در جامعه سوسیالیستی نظریه کلی بر این است که تمام یا غالب فعالیتها به صورت اجتماعی اداره می شود و دولت به نمایندگی اجتماع اداره آنها را بر عهده بگیرد. بر طبق نظریه مارکس، ادامه مالکیت خصوصی و وسایل تولید منجر به انقلاب کارگران و واژگون شدن رژیم سرمایه داری خواهد گردید. وی معتقد بود که صنایع اجتماع باید به مالکیت کارگران که رنج فعالیت های تولیدی را تحمل می کنند درآید، و به وسیله دولت اداره شود. بر این اساس مالکیت خصوصی سرمایه مطنون و مذموم شناخته شده است. (وینر، ۱۳۸۹، ۲۵-۲۴ و ۴۴۱)

موضوع مداخله دولت در اقتصاد، در کشورهای سوسیالیستی از جهات مهمی با کشورهای دارای اقتصاد آزاد متفاوت است. در این ممالک دولت به نمایندگی از اجتماع، مالکیت و اداره صنعت را بر عهده دارد و تعیین سطح قیمت و اعمال سیاستهای تولید در دست دولت است. تصمیمات مربوط به تولید از طریق برنامه ریزی مرکزی صورت می گیرد، و هدفهای تولیدی و میزان تولید در هر رشته به این وسیله تعیین می شود. (تقوی، ۱۳۹۰، ۲۷)

سیاست کنترل قیمت یکی از مهمترین ابزار دولت به شمار می رود، زیرا دولت با تعیین سطح قیمت بالاتر از هزینه تمام شده، درآمد لازم را برای تامین مالی فعالیت های خود و سرمایه گذاری جدید تحصیل می کند. روی هم رفته کشورهای سوسیالیستی از سیستم مالی و پولی خود به حد ممالک تابع رژیم اقتصاد آزاد برای توزیع عادلانه درآمد و تخصیص منابع استفاده نمی کنند، زیرا معتقدند که با مالکیت عمومی سرمایه، توزیع درآمد که به وسیله سیستم اقتصادی سوسیالیستی صورت می گیرد رضایت بخش است.

رژیمهای چپگرا که در پی ایجاد تغییر در ساخت امتیازات اجتماعی هستند بیشتر به شکل اقتدارطلب ظاهر شده اند تا به شکل دموکراتیک. آنچه به عنوان رژیمهای سیاسی چپ دموکراتیک خوانده می شود در عمل چندان تفاوتی با ساخت دولتهای رفاهی و سوسیال دموکراسی معمول در کشورهای اروپای غربی و شمالی ندارد. رژیمهای چپ، به طور کلی محصول قرن بیستم بوده و براساس جنبش اتحادیه های کارگری پدید آمده اند. (بشیریه، ۱۳۷۶، ۳۲۷-۳۲۵)

با فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی پرونده ایدئولوژی سوسیالیسم انقلابی (رادیکال) و نظام های سیاسی غیر دموکراتیک چپ بسته شد و سوسیال دموکراسی که دیگر نه به عنوان نسخه نجات بخش طبقات محروم بلکه به عنوان برنامه اقتصادی اجتماعی احزاب که مورد قضاوت مردم قرار می گرفت جایگزین آن شد. (علیزاده، ۱۳۸۹، ۹۳-۹۱)

مبحث سوم) دولتهای رفاه یا لیبرالیسم مدرن

رهیافت دولت رفاه، که لیبرالیسم مدرن نیز نامیده می شود، شامل طیف وسیعی از جریان های فکری است که مهمترین نقاط اشتراکشان مداخله دولت در اقتصاد و دموکراتیک بودن نظام سیاسی است. گرایش هایی که از اواخر قرن ۱۹ و با جریان اقتصاد نوکلاسیک در علم اقتصاد و لیبرال دموکراسی در اندیشه سیاسی آغاز و از سویی با اقتصاد کینزی و سوسیال دموکراسی پس از بحران دهه ۱۹۳۰ به اوج رسید. دوران طلایی ۳۰ ساله ای که پس از جنگ جهانی دوم آغاز و تا اواخر دهه ۱۹۷۰ در اوج بود، امروزه نیز در کشورهای غربی نوع رقیق تری از این دولت حاکم است. با ظهور چالش های سوسیالیستی و دموکراتیک بر سر راه نظام سرمایه داری لیبرال، درک فزاینده ای در این خصوص شکل گرفت که سیاست های لسه فر نمی توانند حمایت های سیاسی گسترده ای را کسب نمایند. در پاسخ به این مشکل بود که دولت رفاه به عنوان ترکیبی از عناصر جذاب چشم اندازهای ایدئولوژیکی موجود ظهور کرد و همین ماهیت تلفیقی و ترکیبی آن را تا حد زیادی انعطاف پذیر ساخت. به همین دلیل طرفداران دولت رفاه در بیشتر سال های قرن بیستم گروه مسلط بودند. چرا که آن ها تلاش می کردند عدالت اجتماعی را توسعه داده و همزمان مالکیت خصوصی و دموکراسی را نیز حفظ نمایند.

زمینه های نظری پیدایش دولت مداخله گرای رفاهی

نظریه های: ۱-آزادی مثبت، ۲-سوسیالیسم تجدید نظرخواه، ۳-اقتصاد نوکلاسیک، ۴-انقلاب کینزی و ۵-لیبرالیسم اجتماعی به عنوان زمینه نظری مداخله دولت در اقتصاد، در این بخش بصورت مستقل مورد ارزیابی قرار می گیرند.

گفتار اول) نظریه آزادی مثبت؛ منافع جامعه و نقش دولت

توماس هیل گرین (۱۸۸۲-۱۸۳۶)، درصدد بود تا میان فرد گرایی لیبرالیسم کلاسیک و مفهوم رمانتیک جامعه ارگانیک که الهام بخش آموزه های نظری محافظه کاران و رادیکال ها بود، توازنی به وجود آورد.

گرین حامی بسیاری از اصول لیبرالیسم کلاسیک مانند آزادی فردی، حقوق مالکیت، ابتکار عمل و استقلال افراد بود. اما او برای این که اصل لسه فری لیبرالیسم کلاسیک را به چالش کشد به بازتعریف برخی از اصول آن پرداخت. برخلاف لیبرال های کلاسیک، گرین استدلال کرد که ابناء بشر به صورت مستقیم به دنبال کسب لذت نیستند. بلکه تلاش می کنند تا تصاویری از آن نوع فردی را ارائه نمایند که آنها دوست دارند باشند. (کلارک، ۱۳۸۹، ۱۶۷-۱۶۶)

توماس هیل گرین در کتاب «مباحثی پیرامون اصول انقیاد سیاسی» (۱۸۷۹) در معنای آزادی تجدید نظر کرد. گرین از نوعی آزادی مثبت دفاع کرد که به معنای توانایی فرد برای تدوین برنامه زندگی و دنبال کرن آن به صورت موثر بود به باور او آزادی مثبت نیازمند این بود که افراد منابع اقتصادی کافی در اختیار داشته باشند، تا برنامه زندگی شان را محقق سازند به همین دلیل اقشار کم درآمد، برای دستیابی به آزادی به کمک دولت نیاز دارند. گرین در مبانی حقوق مالکیت نیز تجدید نظر کرد. گرین بر این باور بود که رعایت حقوق مالکیت به تشخیص جامعه در مورد مفید بودن آن ها در پیشبرد منافع عمومی وابسته است. به عقیده وی منافع عمومی یک جایگاه مستقل، مقدم و تعیین کننده نسبت به حقوق مالکیت فردی دارد. وی از میزان بالای نابرابری دارایی ها انتقاد می کرد. به باور او نابرابری بیش از اندازه سد راه آزادی بسیاری از کارگران می شد.

که فاقد منابع کافی برای دنبال کردن موثر برنامه زندگی شان بودند بنابراین از آن جا که نبود چنین آزادی مغایر با منافع عمومی بود، تمرکز ثروت به شکل موجود غیر قابل پذیرش می شد. گرین برای تعیین گسترده مناسب دخالت دولت برای بازتوزیع ثروت پیشنهاد کرد که حقوق مالکیت باید بر مبنای کمکی که به آزادی مثبت می کند مورد قضاوت قرار گیرد. به زعم وی مالکیتی که صرفاً امتیازاتی را برای برخی طبقات برای اعمال قدرت بر طبقات دیگر به همراه دارد، تنها برای صاحبان ثروت مفید است و بنابراین با منافع عمومی تعارض می یابد. یک چنین حقوق مالکیتی می تواند به صورت مشروع از سوی دولت محدود شود. (بال، ۱۳۹۰، ۱۷۶-۱۷۲)

مداخله دولت تنها برای تضمین آزادی مثبت برای هر یک از شهروندان موجه است، چون دولت با آزاد کردن قوه ابتکار و انرژی که توسط فقر منکوب شده، می تواند موجب پیدایش اقتصاد پویایی گردد که در آن هر یک از شهروندان از منزلت و استانداردهای مناسب زندگی برخوردار می شدند.

(برلین، ۱۳۹۱، ۲۵۲-۲۵۰)

گفتار دوم) سوسیالیسم تجدیدنظرطلب

ادوارد برنشتاین (۱۹۳۲-۱۸۵۰) دوستی عمیقی با انگلس داشت و بنابراین به یکی از شخصیت های عمده محافل مارکسیستی تبدیل شد. برنشتاین به این نتیجه رسید که مارکسیسم ارتدوکس به دلیل تحول در ماهیت نظام سرمایه داری منسوخ شده است. او دریافت طبقه متوسط به جای آن که ناپدید شود گسترش یافته، استانداردهای زندگی کارگران رو به بهبود نهاده، مالکیت از طریق فروش سهام شرکت ها در میان مردم توزیع شده و قدرت فزاینده بازاریابی شرکت های بزرگ به رقابت بی امان میان آن ها پایان بخشیده است بدین سان برنشتاین نتیجه می گیرد که نه سقوط سرمایه داری و نه انقلاب پرولتاریا هیچ یک اجتناب ناپذیر نیستند. به جای آن سوسیالیسم می تواند به تدریج و به شیوه مسالمت آمیز و از طریق فرایندهای سیاسی دموکراتیک در نظام سرمایه داری محقق شود، چرا که تعداد کارگران بیش از تعداد سرمایه داران است. برنشتاین در «سوسیالیسم تکاملی» (۱۸۹۹) به وضوح پیوندهایش را با مارکسیسم ارتدوکس یا سوسیالیسم رادیکال قطع کرد. به نظر وی، سوسیالیسم نه به دلیل قانونی که خط سیر تاریخ را تعیین می کرد بلکه به دلیل مزیت اخلاقی آن و این که نظام دلخواه اکثریت بزرگی از مردم است محقق خواهد شد. برنشتاین به جای هگل بر علم اخلاق فیلسوف آلمانی امانوئل کانت (۱۸۰۴-۱۷۲۴) تأکید نمود. و بر این اساس، استدلال کرد که نظام سرمایه داری غیر اخلاقی است. چرا که مردم را تشویق می کند تا به دیگران به عنوان ابزارهایی برای تحقق اهداف شخصی شان نگاه کنند. به باور او سوسیالیسم بر عکس افراد را قادر می سازد. بدون آن که در مناقشه های رقابت آمیز برای تسلط بر یکدیگر وارد شوند نسبت به همدیگر رفتاری همدلانه و شفقت آمیز داشته باشند. نهایتاً این که آموزه های برنشتاین در ایجاد سنت فکری که تجدیدنظر طلبی نامیده می شود موثر افتاد، یعنی آموزه هایی که بعدها شالوده های مورد نیاز برای تأسیس احزاب سوسیال دموکرات و دولتهای رفاه را در اروپا فراهم نمودند. (کلارک، ۱۳۸۹، ۱۱۷-۱۱۶) و (پولادی، ۱۳۸۹، ۲۱-۲۰)

گفتار سوم) گسترش حقوق اجتماعی و سیاستهای رفاهی

لیبرالیسم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم از اصول لسفرفی فاصله گرفته و در نتیجه اعتراضات کارگری و نابرابری های ناشی از نظام بازار آزاد و گسترش دموکراسی در کشورها دچار تحول شد. یکی از وجوه این تحولات در قرن بیستم گسترش حقوق اجتماعی و رفاهی نظیر حق کار، حق تحصیل، حق بهره مندی از مسکن و ... برای شهروندان بود که اصطلاحاً لیبرالیسم اجتماعی یا لیبرال-سوسیالیسم نامیده می شود. در واقع تجلی عملی آزادی مثبت در نظام اقتصادی، اجتماعی اجرای برنامه های رفاهی و تأمین اجتماعی توسط دولت است. در اندیشه لیبرالیسم اجتماعی پیوندی نیرومند بین برابری سیاسی و برابرسازی اقتصادی برقرار است. لیبرال های اجتماعی از برقراری خدمات دولتی به مثابه ابزاری برای سیاست های حمایتی و بهبود برابری استفاده می کنند، چون این خدمات بر آزادی فردی می افزاید. (فیتزپتریک، ۱۳۸۳، ۲۵۶)

گزارش ویلیام بوریج، بنیان دولت رفاه عمومی در بریتانیای کبیر می باشد. در گزارش بوریج با موضوع سیاست اجتماعی در سال ۱۹۴۲ که برای دولت ائتلافی زمان جنگ جهانی دوم بریتانیا نوشته شد، با حمایت از آزادی های مثبت، مبارزه با چهار غول احتیاج، بیماری، جهل، فلاکت و بطالت را هدف اجتماعی دولت معرفی کرد. بعد از جنگ هم این گزارش پایه سیاست امنیت اجتماعی بریتانیا را تشکیل داد و تبدیل به سندی معتبر در خصوص حقوق رفاهی - اجتماعی و در نهایت لیبرالیسم اجتماعی شد. (رایلی، ۱۳۸۸، ۸۸-۸۵)

در این گزارش بوریج فقر را نتیجه عواملی مانند بیماری، بیکاری و از کارافتادگی و پیری قلمداد کرده و با پیشنهاد سیستمی که در آن به اشخاصی با وضعیت وخیم اجتماعی، بدون توجه به درآمدشان، اعانه پرداخت می شود. منابع این اعانات هم از طریق مشارکت های مدنی و مالیات تأمین می شود. تقدم عوامل اجتماعی بر مسائل اقتصادی و مداخلات حمایتی دولت از آسیب دیدگان اجتماعی عصاره آن چیزی است که لیبرالیسم اجتماعی در قرن بیستم تبیین می کند. (هیوود، ۱۳۹۰، ۱۲۰-۱۱۹)

دولت رفاه، اساساً سازماندهی کمکهای اجتماعی و نیز اجرای برنامه های تأمین اجتماعی را بر عهده دارد. منظور از کمکهای اجتماعی، انواع و اقسام خدمات و کمکهایی است که در جامعه مدرن بر حسب پیدایش برخی نیازهای اجتماعی و سیاسی جدید اهمیت پیدا کرده است و انجام آنها اغلب به دلیل پر هزینه بودن و فقدان سود تجاری و در نتیجه عدم علاقمندی سرمایه گذاری خصوصی به فعالیت در این زمینه (کالای عمومی)، از دولت انتظار می رود. گستردگی این خدمات موجب شد که دولت قرن بیستم را دولت رفاه بنامند و لیبرال های حامی این خدمات از لیبرالیسم اجتماعی سخن بگویند. مراد از تأمین اجتماعی نیز برنامه هایی است که به طور کلی به منظور کاهش مخاطرات در زندگی و حمایت از افراد جامعه صورت می پذیرد. در رویکرد کلی تأمین اجتماعی دلالتی کم و بیش مشابه به کمکهای اجتماعی دارد و مراد از آن کلیه سیاستهای اجتماعی و برنامه هایی است که با پرداخت پول و ارائه خدمات و بیمه های اجتماعی و تأمین خدمات درمانی رایگان یا کم هزینه، مردم را در برابر کاهش یا قطع درآمد حاصل از بیکاری، پیری، بیماری و از کارافتادگی و تأمین معاش افراد خانواده پس از مرگ سرپرست حمایت کند. در این برنامه ها در کنار پیری که یک فرآیند طبیعی و اجتناب ناپذیر است، به طور معمول چهار گروه از مخاطرات نیز مورد توجه قرار می

گیرد که از این قرارند: از کارافتادگی، که ریشه در بیماری و حوادث دارد، بیکاری ناخواسته و غیر ارادی، فشار اقتصادی و اجتماعی ناشی از بزرگ بودن اندازه خانواده، بیماری ها، به ویژه بیماری های واگیردار، که موجب تهدید سلامت جامعه و بی سامانی اجتماعی می شود. به این اعتبار موضوع تامین اجتماعی مقابله با آثار و نتایج چهار نوع رنج اجتماعی مشترک تاریخ بشر یعنی، بیکاری، بیماری، فقر و ضعف می باشد. از آنجا که بیکاری منشاء فقر و بی قدرتی و در مواردی نیز بیماری است، مقابله با آن در چارچوب پذیرش مسئولیت فراهم سازی شرایط برای گسترش فرصتهای اشتغال از طریق دولت، یکی از مهمترین وظایف دولت‌های رفاہ تلقی شده است. (عظیمی، ۱۳۸۰، ۱۵۲-۱۵۱ و ۱۶۰)

گفتار چهارم) اقتصاد نئو کلاسیک و شکست بازار

اقتصاددانان کلاسیک معتقد بودند، ارزش کالا به هزینه های حاصل از عوامل تولید بستگی دارد. و قیمت کالا، ناشی از شرایط عرضه یا تولیدکننده مربوط می شود و طرف تقاضا یا مصرف کننده در آن نقشی ندارد. طیفی از اقتصاددانان که به عنوان نئوکلاسیک شناخته می شوند، قیمت ها، تولید کالاها و توزیع درآمدها را ذیل جریان عرضه و تقاضا در بازار تعریف کردند به این معنا که قیمت کالا در بازار علاوه بر شرایط عرضه به مطلوبیت کالا نزد خریداران و طرف تقاضا نیز بستگی دارد. مبنای مطلوبیت، سود و فایده یک کالا برای فرد خریدار یا تقاضا کننده کلاست. اقتصاد نئوکلاسیک به این فرض بنیادی استوار شده که خریداران یا طرف تقاضا برای تهیه هر کالا یا خدماتی مطابق فایده ای که برای آنها دارد خرج کنند. افراد در پی بیشترین فایده و بنگاه ها به دنبال بیشترین سود می روند. افراد به صورت مستقل و بر اساس اطلاعات کامل و مرتبط، انتخاب می کنند و این انتخاب توسط تولیدکنندگان و مصرف کنندگان، در قالب تخصیص بهینه منابع رخ می دهد. (ساندیلین، ۱۳۹۳، ۸۰-۷۷)

بطور خلاصه تمرکز اقتصاد کلاسیک بر تولید و تمرکز اقتصاد نئوکلاسیک بر مبادله و عرضه و تقاضاست. اقتصاد نئو کلاسیک با تدقیق در قوانین عرضه و تقاضا، مباحث جدیدی چون، کارایی بازار در تخصیص منابع، اقتصاد رفاہ و شکست بازار، را در کانون بررسی های خود قرار داد. (گرچی، ۱۳۹۳، ۱۶۵)

مکتب نئو کلاسیک به نقش دوگانه دولت در اقتصاد باور دارد. از یکسو وجود دولت در فرآیند توسعه اقتصادی ضروری و انکارناپذیر است و از سوی دیگر نیز به دخالت حداقلی دولت معتقد بوده و مداخلات غیرضروری دولت را عامل محدود کننده و مانع رشد اقتصادی می پندارد. هرچند این مکتب دخالت دولت تا جایی که شرایط لازم برای رقابت را بوجود آورد، نه تنها مجاز، بلکه الزامی نیز می داند. (گرچی، ۱۳۹۳، ۱۶۸)

اقتصاد نئوکلاسیک از سال ۱۸۷۰ و در آثار لئون والراس فرانسوی، کارل منگر اتریشی و استنلی جونز انگلیسی ظهور پیدا کرد. مکتب اتریش از منگر آغاز شد و در انتهای قرن بیستم با نئولیبرالیسم پیوند پیدا کرد و مکتب کمبریج تحت تأثیر جونز در آثار آلفرد مارشال به تکامل رسید، تکاملی که خیلی زود با ظهور جان مینارد کینز و انقلاب کینزی در اقتصاد متحول گردید. (ساندیلین، ۱۳۹۳، ۸۷)

موارد شکست بازار و لزوم دخالت دولت

دخالت و کنترل دولت در فعالیتهای اقتصادی پاسخی به شکست و ناتوانی مکانیسم بازار آزاد در تخصیص بهینه منابع و ایجاد حداکثر رفاه و تعادل اقتصادی است. مواردی وجود دارد که باعث اختلال در کارکرد صحیح نظام بازاری محض در تخصیص منابع، می شود و بازار در این موارد کارایی خود را از دست می دهد، که شامل تأمین کالاها و خدمات عمومی، وجود انحصارات و نبود شرایط رقابت کامل، هزینه مبادله، اطلاعات ناقص و آثار خارجی مثبت و منفی می شود. (دادگر، ۱۳۸۶، ۸۰-۷۹)

بازارها تحت شرایطی در تخصیص بهینه منابع کارایی دارند که شرط رقابت کامل برقرار باشد. در دنیای واقعی به ندرت با موقعیت هایی که شرایط رقابت کامل در آنها برقرار باشد، مواجه می شویم. بسیاری از بازارهای بزرگ داخلی و یا خارجی بصورت انحصاری، انحصار چند جانبه و یا رقابت انحصاری فعالیت می کنند. مواردی همچون انحصار طبیعی، اطلاعات ناقص، حق امتیاز، از مواردی هستند که رقابت را در بازار محدود می کنند و بنابراین بازارها در ایجاد شرایط رقابت کامل که اولین شرط برقراری کارایی است با شکست مواجه می شوند و دولت برای جبران این شکست و تخصیص بهینه کالاها و خدمات و افزایش کارایی بازار مداخله کرده و مبادرت به عرضه کالاها و خدماتی می کند که از عهده بازار خارج است. البته این امر با اولویت بازار و مالکیت خصوصی منافات نداشته و مداخله دولت در امر بازار، رویکرد حمایتی دارد. فعالیتهای اقتصادی دولت نباید به رقابت با بخش خصوصی و اختلال در مکانیزم بازار منجر شود. (نیلی، ۱۳۹۲، ۹۱-۸۸)

گفتار پنجم) انقلاب کینزی

جان مینارد کینز (۱۸۸۳-۱۹۴۶) از نقاط ضعف متعدد بازار به خوبی آگاهی داشت، اما انتقادات او از سرمایه داری لسه فر از منتقدان قبلی فراتر رفت و آنارشی اقتصادی ناشی از بازار آزاد را به دلیل ایجاد بیکاری های گسترده و نابرابری های شدید در توزیع درآمد، نکوهش کرد. وی در کتاب «نظریه عمومی اشتغال، بهره و پول» (۱۹۳۶) علت رکود اقتصادی راهزینه کردن ناکافی می داند. حکومت باید به اقتصاد پول تزریق کند. و این پول به جای مالیات از راه هزینه های عمومی باید تأمین شود. کینز به رکود بزرگ دهه ۳۰ به عنوان شاهدهی بر این مدعی اشاره کرد. به باور کینز راه مقابله با رکود، افزایش هزینه کردن از سوی دولت بود تا عدم هزینه کردن کافی از سوی مشتری ها و شرکت ها را جبران نماید. (کلارک، ۱۳۸۹، ۱۶۹)

کینز با توسل به ایده «کسری بودجه» بینش متعارف نسلی از اقتصاددانان را به چالش کشید که بر اصل توازن در بودجه دولت تأکید می کردند. تبیین دلایل وقوع رکود از سوی کینز در مرحله بعد برای توجیه اقدامات دولت برای باز توزیع درآمدها نیز به کار گرفته شد. دولت می تواند از طریق اخذ مالیات از ثروتمندان و دادن آن به فقرا، کل هزینه های بخش خصوصی را افزایش دهد. ، کینز استدلال می کرد که برابری بیشتر برای رشد و اشتغال کامل ضروری است. این تعهد به توزیع برابر درآمد توضیح می دهد که چرا کینزگرایان حمایت دولت از خواست اتحادیه های کارگری برای دستمزدهای بالاتر را امری موجه می دانند. (مک گرو، ۱۳۸۸، ۱۲۴-۱۲۲)

جنگ جهانی دوم دولت های غربی را مجبور کرد تا سیاست های کینز در مورد کسری بودجه را در ابعاد گسترده در پیش گیرند، با اجرای این سیاست بود که کارخانه ها به سرعت بازگشایی شدند، کارگران به سر کار برگشتند و در یک مدت زمان کوتاه اشتغال کامل در اقتصاد محقق گردید. این موفقیت سبب شد تا بسیاری از اقتصاددانان و سیاستگذاران دیدگاه شان را درباره نقش مناسب دولت تغییر دهند. بر این اساس بود که در سال ۱۹۴۶ کنگره آمریکا قانون اشتغال را تصویب کرد که بر اساس آن دولت تعهد به فراهم آوردن ابزارهای عملی تحقق اشتغال کامل در اقتصاد می شد. کینز استدلال می کرد که دولت، باید شرایط لازم را برای رشد پایدار اقتصادی فراهم کند. (بلاگ، ۱۳۷۵، ۸۹-۸۷)

کینز مانند اسمیت خود را یک لیبرال می دانست و همیشه مدعی بود که موضوع بررسی های اقتصادی وی در پارادایم مکاتب کلاسیک و نئوکلاسیک می گنجد و با خواسته سوسیالیست ها در باب عمومی کردن کامل مالکیت ابزار تولید موافق نبود. از دیدگاه کینز، دولت باید سطح تقاضا را با کاهش مالیاتها، چاپ اسکناس، یا ایجاد شغل، مدیریت کرده و موجب تثبیت وضعیت اقتصادی گردد. (اسلیتر، ۱۳۹۰، ۲۰۶-۲۰۴) و (اربلستر، ۱۳۸۸، ۴۵۴-۴۵۳)

مبحث چهارم) نئولیبرالیسم

نئولیبرالیسم به عنوان رویکردی سیاسی اقتصادی است که در واکنش بروز بحران در اقتصاد دولت های رفاهی و دخالت دولت در اقتصاد فراگیر شد. به نظر نئولیبرال ها اصول لیبرالیسم غیر قابل تفکیک از سرمایه داری می باشد و اقتصاد بازار آزاد، لازمه آزادی است. بعضی از متفکرین مانند مورای روتبارد تا حد آنارکو کاپیتالیسم نیز پیش رفته و معتقد به حذف دولت و فقدان هرگونه کنترل بر مالکیت خصوصی بودند، روتبارد حتی قائل به واگذاری اعمال حاکمیتی دولت چون امور دفاعی و امنیتی به بخش خصوصی و مکانیزم بازار آزاد و بورس بود. (بشیریه، ۱۳۷۶، ۳۱۳)

در این نگاه، نقش دولت به عنوان عامل تنظیم اقتصاد، مورد تردید واقع شده است، تاکید نئولیبرالیسم بر این است که مکانیسم بازار مبتنی بر نظام رقابت آزاد، باید اداره کننده سرنوشت بشر باشد، لذا دخالت دولت در اقتصاد و عدالت توزیعی، مغایر با اصول لیبرالیسم محسوب می شود. از اواخر دهه ۱۹۷۰ تحت تأثیر اندیشه نئولیبرال، خصوصا نظریات میلتون فریدمن، دولت ها به آزادسازی اقتصادی و خصوصی سازی شرکت ها و صنایع دولتی روی آوردند و سیاست های دولت رفاهی را به مرور کنار گذاشتند. بحران اقتصاد سرمایه داری، سیاست کاهش هزینه های عمومی از طریق کاهش دستمزد واقعی و اجتماعی یعنی هزینه های رفاهی، آموزش و بهداشت را در صدر علایق اقتصادی و سیاسی دولت ها قرار داد. بطور خلاصه لیبرالیسم اجتماعی در حال افول به نفع لیبرالیسم اقتصادی بود. (توحیدفام، ۱۳۸۱، ۲۴۸-۲۴۵) و (قرلسفلی، ۱۳۹۲، ۵۸۸)

عوامل افول دولتهای رفاه و پیدایش نئولیبرالیسم

از اواخر دهه ۷۰ بروز عواملی، منجر به افول رهیافت دولت رفاهی گردید؛ در یک جمع بندی کلی، افول دولت رفاهی در سال های پایانی قرن بیستم را می توان به سه عامل نسبت داد:

عامل نخست ظهور رکود تورمی در اوایل دهه ۱۹۷۰ بود که ناتوانی شیوه های کینزی برای مدیریت تقاضا را نمایان ساخت. این ناتوانی نشان داد که اقتصاد نمی توانست به صورت همزمان رشد شتابانی داشته تا بیکاری را کاهش دهد و در عین حال برای کنترل تورم رشد آهسته را در دستور کار قرار دهد.

عامل دوم به تأکید لیبرالیسم مدرن (رفاهی-اجتماعی) بر ارزش های جهان شمولی مانند عدالت و حقوق بشر مربوط می شود که غالباً با تعلقات شهروندان به ارزش ها و فرهنگ های خاص خودشان در تعارض قرار داشت. لیبرالیسم مدرن با تأکید بر مفهوم مصلحت عمومی و آزادی مثبت، نسبت به خواست ها و منافع فردی بی تفاوت بود.

عامل سوم، وجود آرمان ها و ارزش های گوناگون، مانع شکل گیری تئوری فراگیری از عدالت اجتماعی شده بود. دولت های رفاه در برگیرنده ارزش هایی از ایدئولوژی های متعارض و فاقد یک دیدگاه روشن و منسجم درباره منافع عمومی بودند. لیبرال های مدرن از سویی به آزادی فردی به عنوان منبع نهایی ارزش های اجتماعی و سیاسی پایبند بودند، و از طرفی دیگر خود را به برقراری برابری بیشتر و صیانت از منافع عمومی متعهد می دانستند.

اقتصاددانان دولت رفاه عموماً نارسایی بازار را به عنوان معیاری برای مداخله دولت تلقی می کردند و از طرفی دغدغه افزایش رفاه جامعه را نیز داشتند. اما تحولات بعدی نشان داد که دولت در جبران کارایی بازار و افزایش رفاه اجتماعی بصورت توأمان موفق نیست. دولتهای رفاه فاقد روش تئوریک و ابزار عملی برای تحقق این دو هدف بودند. (کلارک، ۱۳۸۹، ۱۸۱-۱۸۰)

گفتار اول) نظم خودانگیخته و آزادی فردی، بنیان فلسفی نئولیبرال

هایک می گوید نخستین بار برنارد ماندویل الگوی کلی رشد خودانگیخته را در زمینه هایی چون اخلاق، حقوق، زبان و اقتصاد کشف کرده است. رشد خودانگیخته را می توان در طبیعت نشان داد. ذهن و اندیشه نیز تابع رشد و تکامل خودانگیخته است. فردریش فون هایک معتقد است در جوامع به دلیل نیروی کنترلی در درون نیروهای اجتماعی نیازی به کنترل همه جانبه از سوی دولت ها نیست. لذا باید به این نیرو اعتماد پیدا کرد. این نیرو در اندیشه هایک نظم خودانگیخته نام دارد. هایک نظم خودانگیخته را در مورد جامعه از دو حیث به کار می برد: یکی این که نهادهای اجتماعی، هرچند به واسطه عمل انسان پدید می آیند ولی نتیجه طرح قبلی و نقشه آگاهانه او نیستند دستی پنهان در تکوین نهادهای اجتماعی در کار است. هایک، به طور دقیق تر، نهادهای ارادی و مصنوعی را از نهادهای خودجوش و برخاسته از عمل غیرارادی و ناآگاهانه انسان جدا می کند، نهادها و قواعد اجتماعی در فرآیند تکامل خودجوش جامعه تابع اصل انتخاب طبیعی اند. (بری، ۱۳۸۷، ۶۵-۶۳)

هایک بر آن است که نمی توان نظام اقتصادی را با سازمان های ساختگی، مانند ارتش یا شرکت تجاری یا مدرسه، مقایسه کرد و بازار را نیز مانند چنین سازمان هایی هدفمند دانست. وی برای تمییز حوزه کلی مبادلات اجتماعی از سازمان های مصنوعی واژه کاتالاکسی را به کار می برد که به معنای نظمی خودجوش و خودکار است و همان دست پنهان لسه فر آدم اسمیت بوده و کارکرد آن همانند دست پنهان آدم اسمیت است که بعضاً در زمینه های اجتماعی هم آن را تعمیم می دهد. هایک در تعریف این مفهوم چنین می گوید: «نظمی که به واسطه هماهنگی وهم پذیری متقابل بسیاری از اقتصادهای فردی در بازار پیدا شده است بنابراین کاتالاکسی نوع خاصی از نظم خودجوش است که به وسیله بازار و به واسطه بازار عمل افراد در قوانین مالکیت، مجازات و قراردادهای ایجاد شده است.»

هایک لفظ اقتصاد را در مقایسه با مفهوم کاتالاکسی، برای توصیف روابط بازاری نارسا و محدود می‌داند. به نظر او در کاتالاکسی تعقیب منافع خصوصی به تأمین خیر عام می‌انجامد و هیچ سازمان و نهادی مصنوعی نمی‌تواند از لحاظ کارایی و بی‌طرفی جانشین آن شود. (غنی نژاد، ۸۲، ۱۳۸۱)

نظم خودانگیخته محصول آزادی است و البته مراد از آزادی، آزادی منفی است. هایک لیبرالیسم را در یک مثلث می‌بیند که اضلاع آن مالکیت، آزادی و قانون است. رابطه بین آزادی و قانون در اندیشه نئولیبرال لاینفک است، حکومت قانون ضرورتاً از آزادی حمایت می‌کند. معیار قانون، همگانی بودن است و منشأ قانون تکامل اخلاقی جامعه می‌باشد و اساسی‌ترین اصل اخلاق، آزادی فردی است. «جهان اجتماع در درازمدت تحت حکومت برخی اصول اخلاقی قرار می‌گیرد که مردم بدان ایمان دارند. تنها اصل اخلاقی‌ای که رشد تمدن را ممکن ساخته اصل آزادی فردی است، به این معنا که قواعد رفتار عادلانه فرد را در تصمیم‌گیری‌ها هدایت می‌کند نه امریه‌های خاص.» (باتلر، ۱۳۸۷، ۵۰-۴۹)

در رابطه با مالکیت و آزادی، هایک معتقد است که، مالکیت و آزادی، ذاتاً به یکدیگر وابسته‌اند بنابراین هرگونه محدودیتی بر مالکیت از طریق دولت‌های سوسیالیستی یا رفاهی مغایر با آزادی و نظم خودجوش است. در ضمن، دموکراسی و آزادی جلوه‌هایی از نظم خودجوش در جامعه مدنی می‌باشند. «فرد خود هدایت‌کننده» تنها اساس ممکن برای آزادی اجتماعی و توفیق اقتصادی است. افراد باید دسترسی برابر به آزادی منفی داشته باشند که از طریق قواعد و مقررات قانونی غیرشخصی، تضمین شده است و به آنها اجازه می‌دهد تا اهداف خود را در چارچوب قانون پیگیری کنند. درک هایک از اندیشه آزادی با دریافت او از حقوق و اخلاق رابطه‌ای نزدیک دارد. زندگی اخلاقی فرد مظهري از نظم خودجوش است. اخلاق نیز همچون حقوق و زبان بدون طرح و نقشه قبلی از درون زندگی مشترک آدمیان پدید آمده است. احکام اخلاقی نوعاً متضمن اقتدار و آمریت نیست و خود پیش از پیدایش دولت پدید آمده است ولی ساختار حقوق بر مبنای اخلاق استوار است. (هایک، ۱۳۹۲، ۷۳-۶۷) و (پیلوار، ۱۳۹۲، ۱۶۹)

گفتار دوم) عدالت توزیعی و رویکرد نئولیبرال

مهم‌ترین ویژگی نظریه نئولیبرال موضع آن در برابر عدالت توزیعی است، تقریباً پس از افول لیبرالیسم کلاسیک تمامی جریان‌های فکری از سوسیالیسم رادیکال تا لیبرالیسم مدرن، کم و بیش حامی عدالت توزیعی بوده‌اند، اما نئولیبرالیسم موضعی سختگیرانه علیه عدالت توزیعی اتخاذ می‌کند. عدالت اجتماعی یا عدالت توزیعی، در نظر هایک ناقض اصول قانون عادلانه و آزادی است. وی استدلال می‌کند که حکومت قانون باید در برخورد برابر و یکسان با افراد به منزله موجودات و مصادیق ناشناس و نامعین، به نابرابری آنان در داشتن امکانات بی‌اعتنا باشد. کوشش برای یکسان‌سازی و حذف اینگونه تفاوت‌ها و نابرابری‌های اولیه خود موجب رفتار نابرابر و متفاوت با افراد می‌شود و ناروایی ایجاد می‌کند. (هایک، ۱۳۹۰، ۲۰۱-۱۹۹) و (گری، ۱۳۷۹، ۹۹)

هایک، معتقد است که جامعه در اندیشه عدالت اجتماعی از مفهوم نظم خودجوش آن خارج می‌شود: «در جامعه افراد آزاد، احساس عمومی بی‌عدالتی در توزیع کالا‌های مادی البته وجود دارد اما اعتراض ما به نتایج عملی بازار، به مثابه نتایجی غیر عادلانه، در واقع به این معنا نیست که شخص خاصی ناعادلانه عمل کرده است.» او در رابطه با عدالت توزیعی نیز همین اعتقاد را دارد و معتقد است

که اندیشه عدالت توزیعی مبتنی بر رفع نیازها و رعایت شایستگی های بی بنیاد و غیر عملی است. همه نیازها در یک سطح و قابل مقایسه خالی از تعارض نیستند. بنابراین عدالت توزیعی مبتنی بر معیارهای ذهنی و اعمال بی قاعده و سلیقه ای خواهد بود. مهم تر از همه این که این اندیشه عدالت توزیعی تطابق میان خدمت و پاداش را که تنها ضامن کفایت اقتصادی است، در هم می شکند. به نظر هایک اندیشه مدرن عدالت اجتماعی متضمن تهدیدی جدی برای آزادی و حاوی نطفه نظام توتالیتر است. (هایک، ۱۳۹۲، ۱۰۰-۹۷) و (باتلر، ۱۳۸۷، ۱۵۸-۱۵۷)

از آنچه در باب مبانی نظری نئولیبرالیسم گفته شد می توان موارد زیر را در یک جمع بندی کلی عنوان مبانی و مفروضات حقوقی-اقتصادی نئولیبرال برشمرد:

تضمین مالکیت فردی و آزادی قرارداد، از نظر هایک، مالکیت خصوصی به همراه آزادی و قانون اضلاع مثلث نئولیبرالیسم هستند، مالکیت فردی نماد و مشخصه آزادی و فردگرایی بوده و مبنای نهادی لیبرالیسم از جان لاک تا نوزیک می باشد.

بازارهای آزاد؛ تمرکز اقتصادی، رقابت را مختل می کند پس دولت وظیفه دارد به وسیله وضع قوانین کارتل از رقابت حفاظت نماید. نئولیبرالیسم معتقد است با به حداکثر رساندن دامنه دستاوردهای ناشی از معاملات مبتنی بر بازار و افزایش تعداد این معاملات، خیر اجتماع به حداکثر خواهد رسید.

مسئولیت پذیری کامل هر عامل اقتصادی در برابر نتایج اعمال خود، اقتضای نظام بازار اصل مسئولیت هر فرد در برابر اقدام خود است. اینکه هرکس به مقدار کار و تولید ثروت استحقاق خواهد داشت ناشی از عدالت معاوضی و رویه ای است که نقطه مقابل عدالت توزیعی هستند.

گفتار سوم) اندیشه سیاسی نئولیبرالیسم

دهه های آخر قرن بیستم را می توان دوران غلبه اندیشه دولت ستیزانه در جهان دانست. شکست دولت رفاهی در غرب و فروپاشی دولت های تمامیت خواه بلوک شرق، در تثبیت و تحکیم اندیشه های مبتنی بر دولت حداقل نقش مهمی داشتند

نئولیبرالیسم در عرصه اندیشه سیاسی نیز به گسترش دستگاه دولتی حمله کرده و برخی از ایده آل های لیبرالیسم کلاسیک در خصوص محدودیت فعالیت دولت را احیا کرد. اما این به معنای آن نیست که لیبرال های نو، دولت یا نهادهای خاصی از دولت (نظیر دادگاهها یا پلیس) را آنگونه که برخی مفسران چپ و راست بحث کرده اند، از حیز انتفاع ساقط می دانند، بلکه آنها شکل بندی اساسی دوباره ای از نهادها و کنش های دولتی (به ویژه در مورد موازنه بین زور و رضایت، بین قدرت های سرمایه و جنبش های مردمی و بین قدرت اجرایی و قضایی از یک سو و قدرت های دموکراسی پارلمانی از سوی دیگر) را پیشنهاد می کنند(هاروی، ۱۳۸۶، ص ۱۱۳)

تفکر نئولیبرالیسم، با مفهوم دولت حداقل عجین شده است. نئولیبرالیسم، دولت را نوعی تلقی از فشار و عدم آزادی می داند و معتقد است که جمع گرایی، خلاقیت فردی را محدود و عزت نفس و مناعت طبع را تضعیف و سست می کند. نئولیبرال ها دولتی با اختیارات محدود را «دولت مبتنی بر حقوق» و دولتی با کارکردهای محدود را دولت حداقل می نامند.

.. دولت قانونی هایک

هایک، برنامه ریزی متمرکز و دخالت دولت در اقتصاد را عامل اصلی پیدایش توتالیترالیسم و محدودیت در آزادی های فردی و جنون اقتصادی قلمداد کرده است. به نظر هایک برای نیل به توسعه و رشد واقعی باید موانعی را که حکومت بر سر راه آزادی فرد ایجاد می کند از میان برداشت، قدرت حکومت را به حداقل رساند و توانایی های جامعه و فرد را تقویت کرد. (لسناف، ۱۳۸۹، ۲۲۹)

هایک نظریه خود را دولت قانون می نامد و از عنوان دولت حداقلی صرف نظر می کند چون معتقد است مداخله دولت به هر ترتیب واقع می شود لذا باید ترتیبی اتخاذ شود تا این مداخلات، جامعه مدنی و زندگی خصوصی را مختل نکند و حداکثر میدان عمل برای بازار آزاد فراهم شود. به زعم وی، علیرغم مضراتی که اکثریت می تواند برای حقوق و آزادی های فردی اقلیت و ثروتمندان داشته باشد، در مقابل حکومت خودسر و جهت حفظ آزادی روشی مطلوب است ولی برای این که دموکراسی اکثریت منصفانه و عاقلانه عمل کند و آزادی و ابتکار فردی را در زندگی سیاسی همچون زندگی اقتصادی اشاعه دهد، باید بوسیله حکومت قانون محدود شود. (هلد، ۱۳۸۴، ۳۸۲) و (باتلر، ۱۳۸۷، ۱۸۶-۱۸۵)

هایک قائل به دو نوع قانون است. نوع اول، تزییس یا قانون موضوعه که صرفا تدبیر حکومتی بوده و با ذهنیت سازماندهی به امور، قطع نظر از فرایندهای طبیعی، در هیأت قانونگذاری (مثلا پارلمان) مصوب شده است. و نوع دوم، نوموس؛ قواعدی که از سنت های مقبول مردم نشأت گرفته و در فرایندی طبیعی، توسط هیأت قانونگذاری (پارلمان) کشف شده و به شکل قانون درآمده است. هایک، نوموس را ضامن آزادی فردی و در حیطه حقوق خصوصی امی داند، ولی تزییس یا امریه های حکومتی را محدود کننده آزادی فرد را می داند. (گری، ۱۳۷۹، ۱۰۶) و (اوزر، ۱۳۸۹، ۲۵۲-۲۵۱)

دولت حداقلی نوزیک

رابرت نوزیک «در دفاع از دولت حداقلی، آن را «بهترین چارچوب برای فراهم کردن مدینه فاضله (اوتوپیا) یا بهترین دنیای ممکن» می داند، دنیایی که اجازه می دهد بیشترین تعداد افراد تا جایی که ممکن است آنگونه زندگی کنند که می خواهند وی حتی در دفاع از آزادی فردی و نکوهش دخالت دولت در گرفتن مالیات، این عمل را خلاف اخلاق دانسته و «مالیات گرفتن از درآمد های ناشی از کار را همسان بیگاری می داند».

(لسناف، ۱۳۸۹، ۳۶۳-۳۶۱)

نوزیک طرفدار شکلی از آزادی خواهی است که به عقاید جان لاک و نظریه حقوق طبیعی اش نزدیک است و آشکاراتحت تأثیر فردگرایی افراطی قرار دارد بهمین علت گاهی نوزیک و اندیشه های او اختیار گرایی یا لیبرتاریانیسم خوانده می شود. به نظر نازیک، حقوق مالکیت باید مطلقا حفظ شود، البته مشروط بر آن که این مالکیت به طرزی منصفانه خریداری شده یا از یک شخص به شخص دیگری منتقل شده باشد. (اوزر، ۱۳۸۹، ۲۷۰)

وی در مهم ترین اثر خود با عنوان «آنارشی، دولت و یوتوپیا» آنقدر بر حقوق مطلق فردی تأکید می ورزد که دیگر جایی برای وجود دولت باقی نمی گذارد، چرا که وی صرف وجود دولت را موجب نقض حقوق فردی می داند دولت حداقل نوزیک، دولتی است که وظایف بسیار محدودی مانند حفاظت از فرد در برابر زور، دزدی، کلاهبرداری و تنفیذ قراردادها بر عهده دارد و از وارد شدن به حوزه باز توزیع اقتصادی به هر شکل و در هر شرایطی مطلقاً منع می گردد. دولت حداقل نوزیک، چارچوبی است که در درون آن، هر کس می تواند به دنبال آرمان شهر توصیفی خود برود. پس، دولت حداقل همان آرمان شهر است. حقوق فرد در چنین دولتی نقض ناپذیر است. زیرا فرد وسیله نیل به اهداف دیگر نیست. بلکه خود هدف غایی است و هر فردی حق انتخاب غایبات مطلوب خود را دارد (توحید فام، ۱۳۸۱، ص ۲۴۰)

گفتار چهارم) نقشهای دولت نئولیبرال

برخی در این میان استدلال می کنند. که می توان بر اساس نظریه «وضع طبیعی» هابز و لاک، دولت حداقل را توجیه کرد، دولتی که هیچ کس را به بهانه تأمین منافع و صلاح خویش مجبور نمی کند. از دید نئولیبرالیست های طرفدار دولت حداقلی، گسترش اقتدار دولت زیانبار بوده و دولت تنها چهار کار ویژه اصلی دارد:

- ۱- دفاع خارجی؛
- ۲- حفظ آزادی شهروندان، به این معنی که هر فرد تا حد امکان خود مختار و خود سامان باشد و در این زمینه نباید مزاحمتی ایجاد شود. حقوق افراد نسبت به یکدیگر و دولت نسبت به افراد را باید قانون به صورت بسیار دقیق تعیین کند؛
- ۳- از نظر اقتصادی، حفظ چارچوب های همکاری و تعاون افراد با یکدیگر با تضمین رقابت کامل و بازار کاملاً آزاد از مزاحمت های سیاسی و دولتی و در صورت لزوم حمایت از دخالت حکومتی تنها برای تضمین رقابت کامل انجام پذیرد.
- ۴- تضمین امنیت (نه برابری) اقتصادی برای همه از طریق ارائه برخی خدمات حداقل و یا باز هم از طریق تضمین رقابت کامل (رحمت اللهی، ۱۳۸۸، ۱۷۴)

گفتار پنجم) اقتصاد نئولیبرالیسم

نظریه اقتصادی نئولیبرالیسم ترکیبی از نظریه پولی و نظریه نئوکلاسیک است؛ نئولیبرالیسم، نظریه کینز و نقش دولت به عنوان عامل تنظیم اقتصادی را مورد تردید قرار داده و بار دیگر بر مزایای نظام رقابت آزاد تأکید کردند بنابراین نئولیبرالیسم چرخش عمده ای در سیاست اقتصادی و نیز در تفکر اقتصادی در غرب بوده است حاصل این چرخش نظری و عملی، رواج سیاست های اقتصادی کلاسیک و گرایش فزاینده به خصوصی سازی در اقتصاد بوده است. (بشیریه، ۱۳۷۶، ص ۳۱۳)

سیاست های اقتصادی رژیم های نئولیبرال زمینه را برای رشد بخش خصوصی و سرمایه گذاری به سبک دوران سرمایه داری لیبرال فراهم کرد. گرایش عمده دولت های نئولیبرال، خصوصی سازی صنایع ملی شده است؛ تعهد و توافق نسبت به بازار آزاد، خصوصی سازی و فرد گرایی ویژگی لیبرال جدید است که این امر با رویکرد دوباره به اقتصاد کلاسیک آدام اسمیت و دیوید ریکاردو صورت می گیرد. پس از بروز بحران رکود تورمی تردیدی جدی در خصوص این که آیا حکومت ها قدرت حل مشکلات اقتصادی را دارند؟ پیش آمد، هایک و فریدمن با استناد به عقاید اقتصادی برنامه ریزی شده متمرکز اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی سابق، معتقد بودند که تخصیص منابع در اقتصاد مختلط صنعتی توسط دولت، امری بسیاری مشکل است. نتایج

گریز ناپذیر اشتراک گرایی، کمبود کالاهای حیاتی و تشکیل صف برای ضرورت های اولیه زندگی بود در حالیکه بازار با نظم خود انگیخته و مکانیزم درونی عرضه و تقاضا، قادر است حداکثر بهره وری و سود را از منابع به عمل آورد. و از این راه تأمین نیازهای مشترک را تضمین کند. نتولیرال ها به این نتیجه رسیدند که حکومت ها بیش از آن که حلال مشکلات اقتصادی باشند، خود عامل اصلی این مشکلات به شمار می آیند. فریدمن بزرگترین منتقد اقتصاد کینزی است، و مخالف مداخله دولت برای کاهش بیکاری و اشتغال زایی است. به نظر میلتنون فریدمن، دولت توان تأثیرگذاری بر نرخ طبیعی بیکاری موجود را ندارد و تلاش هایی که قدرت ها برای ریشه کن کردن بیکاری با استفاده از تکنیک های کینزی به کار می برند. صرفا به وخیم شدن مشکلات اقتصادی خواهد انجامید. از دیدگاه نتولیرالیسم، تورم دشمن اصلی اقتصاد است. (توحید فام، ۱۳۸۱، ۲۰۶-۲۰۷)

فریدمن در دفاع سرسختانه اش از نظام بازار و دولت حداقلی در کتاب «سرمایه داری و آزادی»، آزادی اقتصادی را پیش شرط آزادی سیاسی و بطور کلی دیگر آزادی ها می داند. وی معتقد است که با از بین رفتن آزادی اقتصادی، آزادی سیاسی نیز از بین خواهد رفت و در این میان، حکومت مهم ترین مانع آزادی فردی است. و برای تأمین آزادی باید قدرت حکومت را تا حد امکان پراکنده ساخت. وی به دلیل اینکه دولت رفاهی سرمایه داری با تأکید بر عدالت اجتماعی موجبات کاهش آزادی و تمرکز قدرت در دست حکومت را فراهم می کند و نیز از آن رو که به عقیده فریدمن سیاست تأمین اجتماعی موجب وابستگی روحی افراد به دولت و نابودی ابتکار عمل فردی می شود، از دولت محدود و حداقلی به شدت دفاع کرد. (غنی نژاد، ۱۳۹۱، ۱۷۰-۱۶۹)

محورهای اقتصاد سیاسی نتولیرال

۱) **قانون بازار:** نتولیرالیسم بر اهمیت روابط قراردادی در بازار تأکید دارد چرا که برای مبادله مبتنی بر بازار به عنوان " یک نظام اخلاقی که به خودی خود می تواند راهنمای همه کنش های انسان باشد و جایگزین تمام باورهای اخلاقی پیشین شود" ارزش قایل است.

۲) **قطع هزینه های عمومی برای خدمات اجتماعی مانند آموزش و پرورش مراقبت های بهداشتی:** کاهش دادن خالص مقرری برای فقرا و حتی نگهداری جاده ها، پل ها، عرضه آب و... به نام کاهش نقش دولت. البته آن ها مخالف یارانه ها و معافیت های مالیاتی دولت برای شرکت ها نیستند.

۳) **مقررات زدایی:** کنار گذاشتن آن دسته از مقررات دولتی که سود را کاهش می دهد شامل قوانین ایمنی و حفاظتی در محیط کار، مقررات گذاری نقطه مقابل مقررات زدایی نیست، بلکه هدف از مقررات زدایی از بین بردن حجم زیاد مقررات غیر ضروری است و همچنین تنقیح و تدوین مقررات و رفع تعارضات آنها رمیباشد.

۴) **خصوصی سازی:** فروش شرکت های دولتی، کالاها و خدمات به سرمایه گذاران خصوصی. این شامل بانک ها، صنایع کلیدی، راه آهن، عوارض بزرگراه ها، برق، مدارس، بیمارستان ها و حتی آب آشامیدنی نیز می گردد. این اقدام برای افزایش کارایی یا عدالت تخصیصی

انجام می‌شود و هدف آن کاهش تصدی گری دولتی است. چون اکثر شرکتهای دولتی یا رو به ورشکستگی بودند و یا در بهترین وضعیت، از نظر موفقیت کاری، پایین تر از شرکت های مشابه خصوصی قرار داشتند.

۵) ثبات ارزش پول؛ فریدمن از بزرگترین نظریه پردازان اقتصاد پولی از کینز به خاطر اعتقاد وی مبنی بر استفاده دولت از ابزارهای پولی و مالی برای ایجاد اشتغال کامل و همچنین سیاستهای کسری بودجه به شدت انتقاد می کند و قائل به تبعیت نظام پولی از نظام بازار آزاد اقتصادی است.

۶) تضمین رقابت؛ دولت می‌بایست رقابت را تضمین کند. در واقع دولت فقط باید قواعد بازی را مشخص کند و با ایجاد فضای قانونی جریان رقابت را در چهارچوب آن ممکن سازد.

نتیجه گیری و جمع بندی: نقش دولت در عرصه های اقتصادی (تخصیص، توزیع و تثبیت)

قدر متیقن دخالت دولت در زندگی اجتماعی را می توان در آموزه آدام اسمیت یافت، دفاع در برابر تهاجم خارجی، برقراری عدالت قضایی و امنیت داخلی و نهایتاً اموری که منفعت اقتصادی بازار را تامین نمی کنند. فراتر از موارد حاکمیتی مذکور، میزان دخالت دولت، اساسی ترین جنبه تمایز ایدئولوژیک میان دیدگاه های مختلف در فلسفه سیاسی است. در مجموع می توان طیفی را تصور کرد که در «راست ترین» نقطه آن، حداقل دخالت دولت، مطلوب و مورد توجه است و در «چپ ترین» نقطه آن دخالت کامل دولت در اقتصاد مورد تاکید قرار می گیرد. طرفداران عدم مداخله (لیبرال ها و نئولیبرال ها) بر این عقیده اند که افراد باید آزاد باشند تا برای خود تصمیمات اقتصادی بگیرند در حالی که حامیان مداخله دولت (رادیکال ها و دولت رفاه) بر این عقیده اند که دخالت دولت می تواند مشکلات و مسائل اجتماعی و نابرابری های ذاتی سرمایه داری را حل کند. بطور کلی تأثیرات هر یک از رویکردهای عمده مداخله دولت در اقتصاد، بر نقش های دولت در اقتصاد مشهود است. با مرور مبانی نظری و اندیشه های تاثیر گذار سیاسی و اقتصادی، ادوار تاریخ مدرن و تعریف هر یک از آن ها از جایگاه دولت و اقتصاد، می توان در خصوص نقش دولت در عرصه اقتصاد، چنین نتیجه گیری کرد:

مداخلات اقتصادی دولت در اندیشه سیاسی لیبرال کلاسیک و مکاتب اقتصادی کلاسیک و نئوکلاسیک حول محور نقش تخصیصی دولت در اقتصاد می باشد درحالیکه اندیشه هایی که در پی برابری اقتصادی و حمایت از اقشار خاص هستند همچون سوسیال دموکراسی و لیبرالیسم اجتماعی بر نقش توزیعی دولت اهتمام دارند و کینزی ها، طرفداران دولت رفاه علاوه بر توجه به دو نقش قبلی، بر نقش تثبیت کننده دولت تاکید دارند، لذا می توان تاثیر مبانی نظری هر مکتب را در رویکردهای متنوع مداخله دولت در اقتصاد؛ شناسایی کرد، سه رویکرد زیر نتیجه مبانی فکری است که در این مقاله به تحلیل آن پرداختیم.

الف - رویکردهای جبرانی : حمایت از بازار در جهت رفع عدم کارایی ناشی از وضعیت کوتاهی بازار (عدم تأمین یا سوء تأمین کالاهای مورد تقاضای جامعه)؛

کلاسیک ها و طرفداران بازار آزاد قائل به مداخله دولت در مواردی بودند که بخش خصوصی نفعی در ورود به آن حوزه ها برای خود، متصور نیست. بعد ها با ظهور اقتصاد نئو کلاسیک و اقتصاد عرضه و تقاضا و شرکتی شدن اقتصادها و ظهور صنایع بزرگ و پیچیده شدن اقتصادهای ملی، موارد نارسایی بازار نیز متعدد گشته و لیبرال ها علیرغم اذعان به تقدم فعالیت بازار بر دولت، در وضعیت شکست بازار در تخصیص بهینه منابع بر نقش تخصیصی دولت در حمایت از بازار صحنه گذاشتند. دولت با تخصیص منابع مبادرت به جبران نارسایی بازار می نماید. در عرصه تخصیص منابع امروزه اولویت با مکانیزم بازار است و ورود دولت در عرصه تخصیص منابع، مانند تأمین کالاهای عمومی، انحصار و جنبه فرعی و استثنایی دارد. این به معنای اولویت مالکیت خصوصی و تقدم بازار بر مالکیت عمومی و اقتصاد دولتی است.

ب - رویکردهای توزیعی و حمایتی در جهت ارتقاء برابری و تصحیح عملکرد بازار، حمایت از فقرا و تأمین اجتماعی؛

این عرصه پر تنش ترین عرصه از لحاظ مبانی نظری است و شامل اکثریت طیف های فکری می شود، هر چند در عمل ابزارها و برنامه های دولت برای توزیع ثروت بسیار متنوع می باشند. ایده بازتوزیع ثروت توسط دولت را سوسیالیستها و طرفداران آزادی مثبت بخاطر مخالفت با فردگرایی و تقدم مصالح اجتماع مطرح کردند و رویکرد حمایتی از اقشار آسیب پذیر را را لیبرالیسم اجتماعی به دلیل حمایت از افراد خاص و بهبود برابری پیگیری می کردند. فراتر از مبانی نظری آنچه در عمل حائز اهمیت است، آن است که، بازتوزیع درآمدها و ثروت و حمایت از فقرا و تأمین اجتماعی، امروزه یکی از اساسی ترین نقش های دولت است، و این یعنی در اداره جامعه، نمی توان، صرفا به مکانیزم بازار و عدالت رویه ای متکی بود و عدالت توزیعی، از وظایف اساسی حکومت ها محسوب می شود. نقش توزیعی دولت در عرصه اقتصاد تحت تأثیر اندیشه های سوسیالیستی، دموکراسی خواهی و لیبرالیسم اجتماعی به منصفه ظهور رسیده است.

ج - رویکرد تثبیتی و مدیریت کلان اقتصادی در جهت افزایش رشد اقتصادی ، رونق گرفتن بازارها، تثبیت قیمت ها و اشتغال کامل؛

تاثیرگذاری کینز در علم اقتصاد را می توان در تأسیس شاخه اقتصاد کلان پس از او ارزیابی کرد. اقتصاد کلان مدیریت اقتصادی دولت برای مهار رکود اقتصادی، تورم و بیکاری است. هرچند که امروزه اقتصاد کلان فراتر رفته و به مرزهای جدیدی مانند حفاظت از محیط زیست رسیده ولی کماکان این مهم بر عهده دولت های ملی باقیمانده است و تمامی سیاستگذاری ها، خط مشی ها و مدیرتی بودن دولتها در این حوزه تعریف می گردد. تحت تاثیر نظرات اقتصادی کینز و در دوره نئولیبرال، به واسطه اندیشه های بزرگترین منتقد او، میلتون فریدمن، دولت ها در عرصه تثبیت اقتصاد نقش های جدی و انحصاری بر عهده گرفتند. مواردی چون افزایش رشد اقتصادی، اشتغال و مقابله با بیکاری و تورم از اصلی ترین اهداف تثبیتی دولت هستند. امروزه حوزه های جدیدی چون حفاظت از محیط و کنترل آلودگی هوا نیز تحت تأثیر رویکردهای جدید وارد حوزه نقش های تثبیتی دولت شده است. در ابعاد بین المللی نیز نهادهایی چون بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، دولت ها را به مداخله در این عرصه برای

ایجاد تغییرات در اقتصادهای ملی، جهت بهره گیری از حمایت های مالی، ترغیب و تشویق می کنند. (پورمقیم، ۱۳۸۹، ۱۸-۱۶)

فهرست منابع

- آربلاستر، آنتونی، لیبرالیسم غرب؛ ظهور و سقوط، ۱۳۸۸، ترجمه عباس مخبر، چاپ چهارم، تهران، نشر مرکز
- استار، پل، قدرت آزادی؛ نیروی راستین لیبرالیسم، ۱۳۸۸، ترجمه فریدون مجلسی، چاپ اول، تهران، نشر ثالث
- اسلیتر، دان و تونیکس، فرن، جامعه بازار؛ بازار و نظریه اجتماعی مدرن، ۱۳۹۰، ترجمه حسین قاضیان، چاپ دوم، تهران، نشر نی
- اوزر، آتیلا، دولت در اندیشه غرب، ۱۳۸۹، ترجمه عباس باقری، چاپ دوم، تهران، نشر فرزاد روز
- باتلر، ایمون، اندیشه های سیاسی و اقتصادی هایک، ۱۳۸۷، ترجمه فریدون تفضلی، چاپ اول، تهران، نشر نی
- بال، ترنس و دگر، ریچارد، آرمان ها و ایدئولوژی ها، ۱۳۹۰، ترجمه احمد صبوری کاشانی، چاپ اول، تهران، کتاب آمه
- براون، ویوین، پیدایش اقتصاد مدرن، ۱۳۸۶، ترجمه حسن مرتضوی، چاپ اول، تهران، نشر آگه
- برلین، آیزایا، چهار مقاله درباره آزادی، ۱۳۹۱، ترجمه محمدعلی موحد، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی
- بری، نورمن، نظریه نظم خود انگیخته، ۱۳۸۷، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ اول، تهران، نشر نی
- بشیریه، حسین، جامعه شناسی سیاسی، ۱۳۷۶، چاپ سوم، تهران، نشر نی
- بلاگ، مارک، اقتصاددانان بزرگ جهان؛ شرح حال، افکار و آثار ۲۲۰ اقتصاددان بزرگ جهان، ۱۳۷۵، ترجمه حسن گلریز، چاپ اول، تهران، نشر نی
- بوردو، ژرژ، لیبرالیسم، ۱۳۷۸، ترجمه عبدالوهاب احمدی، چاپ اول، تهران، نشر نی
- پایک، جان، فرهنگ اصطلاحات فلسفه سیاسی، ۱۳۹۱، ترجمه سیدمحمدعلی تقوی و محمدجواد رنجکش، چاپ اول، تهران، نشر مرکز
- پور مقیم، سید جواد، اقتصاد بخش عمومی، ۱۳۸۹، چاپ یازدهم، تهران، نشر نی
- پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب؛ از ماکیاولی تا مارکس، ۱۳۸۹، چاپ ششم، تهران، نشر مرکز
- پولادی، کمال، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب؛ قرن بیستم، ۱۳۸۹، چاپ پنجم، تهران، نشر مرکز
- پیلوار، رحیم، فلسفه حق مالکیت، ۱۳۹۲، چاپ دوم، تهران، شرکت سهامی انتشار
- تقوی، مهدی و مهندس، ابوطالب، مالیه عمومی، ۱۳۹۰، چاپ بیست و پنجم، تهران، نشر دوران

توحیدفام، محمد، دولت و دموکراسی در عصر جهانی شدن، ۱۳۸۱، چاپ اول، تهران، انتشارات روزنه

دادگر، یدالله، اقتصاد بخش عمومی، ۱۳۸۶، چاپ دوم، قم، دانشگاه مفید

دادگر، یدالله و رحمانی، تیمور، مبانی و اصول علم اقتصاد؛ کلیاتی از اقتصاد برای همه، ۱۳۹۰، چاپ دهم، قم، مرکز چاپ و نشر دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم

رایلی، دنیس، شهروندی و دولت رفاه، ۱۳۸۸، ترجمه ژیلای ابراهیمی، چاپ اول، تهران، نشر آگه

رحمت اللهی، حسین، تحول قدرت، ۱۳۸۸، چاپ اول، تهران، نشر میزان

رنانی، محسن، بازار یا نا بازار، ۱۳۸۹، چاپ سوم، تهران، مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه ریزی

ساندلین، بو و تراتوین، هانس میکائیل و وندراک، ریچارد، تاریخ مختصر اندیشه های اقتصادی، ۱۳۹۳، ترجمه حمید رضا ارباب، چاپ اول، تهران، نشر نی

سمیولتز، وارن جی و مدم، استیون جی، تاریخ اندیشه اقتصادی؛ از ارسطو تا جان استوارت میل (پیش از میلاد تا سده نوزدهم)، ۱۳۹۱، ترجمه محمد حسین وقار، چاپ اول، تهران، نشر مرکز

علیزاده، حسن، فرهنگ خاص علوم سیاسی، ۱۳۸۹، چاپ چهارم، تهران، انتشارات روزنه

غنی نژاد، موسی، درباره هایک، ۱۳۸۱، چاپ اول، تهران، نشر نگاه معاصر

غنی نژاد، موسی و دیگران، اندیشه آزادی، ۱۳۹۱، چاپ سوم، تهران، انتشارات دنیای اقتصاد

فیتز پتریک، تونی، نظریه رفاه؛ سیاست اجتماعی چیست؟، ۱۳۸۳، ترجمه هرمز همایون پور، چاپ دوم، تهران، انتشارات مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی و انتشارات گام نو

قرلسفلی، محمدتقی و میرخوشخو، آمنه، بایسته های تاریخ اندیشه سیاسی غرب؛ عصر کلاسیک و دولت مدرن، ۱۳۹۲، چاپ اول، تهران، انتشارات رشد آموزش

کلارک، باری، اقتصاد سیاسی تطبیقی، ۱۳۸۹، ترجمه عباس حاتمی، چاپ اول، تهران، انتشارات کویر

گرچی، ابراهیم و ورهرامی، ویدا، سیری در تفکرات و اندیشه های اقتصادی، ۱۳۹۳، چاپ اول، تهران، انتشارات نورعلم

گری، جان، فلسفه سیاسی فون هایک، ۱۳۷۹، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ اول، تهران، طرح نو

لسناف، مایکل ایچ، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ۱۳۸۹، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ سوم، تهران، نشر ماهی

مصلی نژاد، عباس، مبانی علم اقتصاد و سیاست، ۱۳۹۰، چاپ چهارم، تهران، نشر شریف

مک گرو، آنتونی، دولت در جوامع سرمایه داری پیشرفته، ۱۳۸۸، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران، نشر آگه

نیلی، مسعود، مبانی اقتصاد، ۱۳۹۲، چاپ چهارم، تهران، نشر نی

وینر، فیلیپ پل، فرهنگ اندیشه های سیاسی، ۱۳۸۹، ترجمه خشایار دیهیمی، چاپ سوم، تهران، نشر نی

وینسنت، اندرو، ایدئولوژی های مدرن سیاسی، ۱۳۸۶، ترجمه مرتضی ثاقب فر، چاپ دوم، تهران، انتشارات ققنوس

هاروی، دیوید، تاریخ مختصر نئولیبرالیسم، ۱۳۸۶، ترجمه محمود عبدالله زاده، چاپ اول، تهران، نشر اختران

هایک، فریدریش، در سنگر آزادی، ۱۳۹۰، ترجمه عزت الله فولادوند، چاپ اول، تهران، نشر ماهی

هایک، فریدریش فون، قانون، قانونگذاری، آزادی؛ قواعد و نظم، ۱۳۹۲، ، جلد اول، ترجمه موسی غنی نژاد و مهشید معیری، چاپ اول، تهران، انتشارات دنیای اقتصاد

هایک، فریدریش فون، قانون، قانونگذاری، آزادی؛ سراب عدالت اجتماعی، ۱۳۹۲، ، جلد دوم، ترجمه موسی غنی نژاد و مهشید معیری، چاپ اول، تهران، انتشارات دنیای اقتصاد

هلد، دیوید، مدل های دموکراسی، ۱۳۸۴، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران، انتشارات روشنگران و مطالعات زنان

هیوود، اندرو، درآمدی بر ایدئولوژی های سیاسی؛ از لیبرالیسم تا بنیادگرایی دینی، ۱۳۹۰، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، چاپ پنجم، تهران، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

هیوود، اندرو، کلید واژه ها در سیاست و حقوق عمومی، ۱۳۸۹، ترجمه اردشیر امیر ارجمند و سیدباسم موالی زاده، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیر کبیر

مقالات

عظیمی، حسین، دولت در علم اقتصاد و توسعه اقتصادی، ۱۳۸۰، فرهنگ اندیشه، شماره ۲